

# ملک الشعراء بهار، سیاست‌ورزی ادیب، یا ادیبی سیاستمدار

حوریه سعیدی

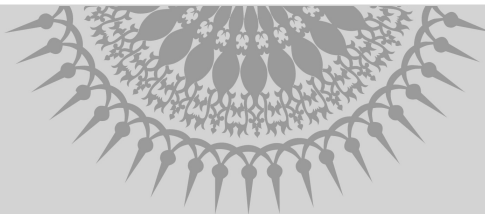
## چکیده:

دیوانسالاری در ایران بسیاری مواقع در دستان مردانی بوده که دارای شخصیتی چندوجهی بودند. این اشخاص که در دوره‌های متفاوت تاریخی با شخصیت‌های چندگانه، در دربار سلاطین و حاکمان حاضر شده و رشد یافتند، گاه به دلیل شخصیت فرهیخته فرهنگی و دانش خود تقرب یافته و ماندگار شدند و گاه نیز به سبب شخصیت سیاسی خود مقهور گشته و حذف و طرد نصیب‌شان شد. در دوره معاصر نیز این روند حضور شخصیت‌هایی با چند شخصیت و منش و روش در دستگاه‌های اداری و نظام حکومتی ادامه یافت. از میان ایشان محمدتقی بهار (ملک الشعراء) به واسطه حضور تأثیرگذارش در صحنه قانونگذاری، وزارت و نیز شعر و ادب و روزنامه‌نویسی، شخصیتی قابل‌توجه است. این مقاله گذری کوتاه دارد بر دو نمونه از تأملات سیاسی و نیز بُعد فرهنگی او که نشان از هر دو وجه بارز و توانای وی دارد.

## کلیدواژه‌ها

تاریخ معاصر ایران، محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، رضا پهلوی، کوهی کرمانی.

آرشیو ملی، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۶، شماره پیاپی ۱۲، صص: ۱۱۸-۱۲۵



## ملک الشعراء بهار، سیاست‌ورزی ادیب، یا ادیبی سیاستمدار

حوریه سعیدی<sup>۱</sup>

محمدتقی صبوری (۱۳۰۵ ه.ق./۱۲۶۵ خ.-۱۳۳۰ خ.) متخلص به بهار، پسر میرزا محمدکاظم صبوری ملقب به ملک الشعراء بود که پس از مرگ پدر از جانب مظفردالدین شاه لقب وی به او رسید. ملک الشعراء متولد مشهد بوده و در خانواده‌ای باسواد و اهل ادب و فرهنگ رشد یافت و طبع شعر وی نیز در همان اوان کودکی شکوفا شده و بدان مشهور شد. در جوانی به انجمن سعادت خراسان که از طرفداران مشروطه بودند پیوست و فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد. شخصیت ادبی ملک الشعراء بهار، گاه چنان با شخصیت سیاست‌ورز وی درهم آمیخته که تفکیک آن و یا رجحان هر یک بر دیگری، بسیار دشوار می‌نماید.

از جمله فعالیت‌های ادبی-سیاسی وی، چاپ و نشر روزنامه‌های نوبهار و تازه بهار است که در چندین نوبت به سبب مقالات و اشعار انتقادی و مطالبی در مخالفت با سیاست‌های دولت، دخالت‌های بیگانگان و نیز شخص رضاخان، دچار توقیف و تعطیلی شد.

بهار با شاعران زمان خود که هم‌فکر او بودند حشر و نشر و همکاری داشت. چنان‌که با میرزاده عشقی در سال ۱۳۰۳ خ. مثنوی معروف جمهوری‌نامه را در مخالفت با جمهوری رضاخانی نوشت. وی به سبب فعالیت‌های سیاسی نهان و آشکار خود، چندین نوبت نیز تبعید شد.

۱. مربی، عضو هیئت‌علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، معاون پژوهشکده اسناد؛

hooriehsaeidi@yahoo.com



از فعالیت‌های سیاسی وی چند دوره نمایندگی مجلس شورای ملی (مجالس سوم، چهارم، پنجم و ششم) بود. بهار به وزارت فرهنگ نیز رسید (شهاب‌قرب، ۱۳۷۲).

درباره فعالیت‌های فرهنگی وی که تفکیک آن از فعالیت‌های سیاسی خود به سبب نوع آن که روزنامه‌نویسی و نویسندگی بود بسیار سخت می‌نماید. اشعار او که در قالب قصاید و آگویه‌ای از اوضاع زمان خود بوده نیز در زمره فعالیت‌های چند وجهی (فرهنگی-سیاسی) او به حساب می‌آید.

هم‌زمانی و آشنایی وی با سرآمدان علم و فرهنگ آن دوران یعنی بدیع‌الزمان فروزانفر، رشید یاسمی، عباس اقبال آشتیانی و دیگرانی که باعث گرم‌شدن محافل فرهنگی بودند؛ دستاوردهای علمی مؤثری به جامعه علمی و ادبی کشور عرضه کرد. بهار بعد از مجلس ششم و تثبیت حکومت رضا شاه، که در واقع دوره انزوای سیاسی وی آغاز شد، دست به تألیف کتاب‌های مؤثری در حوزه ادبی نظیر سبک‌شناسی و احزاب سیاسی و نیز تصحیح متون ادبی پرداخت. برونداد آثار علمی-ادبی وی از همان هنگام که از حضور در عرصه‌های سیاسی پرهیز داشت، افزون گشت. بهانه این مقاله دو نوشته است که یکی در قالب مکتوبی در روزنامه نسیم صبا چاپ شد و دیگری سندی که خطاب به کوهی کرمانی سردبیر مجله نوشته است. در این دو اثر یکی وجه سیاسی بهار و دیگری وجه علمی و ادبی وی نمودار است. وی در هر دو اثر، حد والای توانایی خود را نشان داده است.

آنکه در قالب نوشته‌ای است با عنوان «توشیح عقاید» که در نشریه نسیم صبا ش. ۳، ص. ۴ (۱۳۰۳خ.) چاپ شده، ظاهراً در تائید رضاخان سردارسپه و نخست‌وزیر آن دوره نوشته شده، ولی در پوششی جالب انتقادی سخت دارد به او.

در این متن چپ‌پس وازه‌ها طوری است که با کنار هم گذاشتن اولین کلمات هر سطر، عبارتی مشهور به دست می‌آید که اشاره دارد به اینکه رضاخان در هنگام نخست‌وزیری خود و معرفی کابینه‌اش نتوانست اسامی افراد دولت را بخواند و یا معرفی کند (رضاخان بی‌سواد که وزرای خود را نتوانست به مجلس معرفی بنماید چطور لایق ریاست‌جمهور است؛ تأمینات نمی‌گذارد آزادانه بنویسیم لذا ما موشح و لفافه‌دار عقاید حقه را می‌نویسیم). به نقل از بهار است که: رئیس اداره سانسور ابوالقاسم شمیم آن (مطلب) را دید، از بهار پرسید که شما که مخالف دولت هستید چطور موافق شدید و این مقاله را نوشتید؟ گفتم نمی‌شود با این دولت مخالفت کرد، موافق شدم. گفت خوب است آن را در صفحه اول بگذارید، گفتم عیبی ندارد. ماحصل اینکه روزنامه چاپ شد. آن روزها میانه ماه رمضان بود. همان روز خالصی‌زاده که در مسجد شاه به منبر می‌رفت؛ مقاله را به مسجد برد و بر بالای منبر خواند و گفت که ببینید بر اثر سانسور حاکم، روزنامه‌نگاران چگونه سعی می‌کنند اطلاع‌رسانی کنند. آن روز، روزنامه صبا تا



شماره‌ای ده تومان به‌فروش رفت. مأمورین به‌دنبال من بودند (طاهباز، ۱۳۵۷).  
از مکاتیب وارده

توشیح عقاید  
رضای ملت بر این است، که قائد ایران، حکومت  
خان خانی و ملوک‌الطوایفی را از دست یک‌مشت  
بی‌سواد برهاند و مملکت ایران مانند ممالک مهم اروپا  
که مقدرات خودشان را تعیین می‌کنند بشود، که  
وزرای خود را به مسئولیت خود تعیین نموده و رئیس عالی  
خود را خود انتخاب کند؛ هرگاه ملتی به‌واسطه موانع  
نتوانست مقدرات خود را با دست خود تعیین و در قضایا  
به‌مجلس و اراده نمایندگان تکیه کرده، خود را زنده به‌عالم  
معرفی کند؛ نمی‌تواند در دنیای امروزه زندگی مستقل  
بنماید و وقتی یک ملتی خود را نتوانست زنده بداند  
چطور می‌تواند در پیشگاه دنیای آزاد قرن بیستم، خود را  
لایق و شایسته درک ترقیات شناسانده، محو  
ریاست‌ها و سلطنت‌های موروثی را خواستگار و در مقابل  
جمهور ملل سرافراز شده؛ آسایش خود را چنان چه لازم  
است اداره نماید؛ همچنین تسطیح طرق و تجارت و سایر  
تأمینات لازمه تدارک کند؛ ولی دست اجنبی  
نمی‌گذارد ناجی ایران و قائد توانای ایرانیان، سردار ملت  
آزادانه اصلاحات را اجرا نماید و آمال ملی را برآورد؛ چه  
بنویسیم و چه ننویسیم، ملت باید صلاح خود را تشخیص دهد؛  
لذا ما به ملت می‌گوئیم گوش به دساتس اجانب نداده به الفاظ  
موشح و لفافه‌دار، بی‌پرده به ظواهر کلمات ملون  
عقاید ملی را که تلگرافات ایالات شاهد آن است، نیالوده از  
حقه بازان عوام‌فریب، پرهیز کنند. ما حقایق ساده  
را می‌نویسیم، بگذار مرتجعین، ما را تکفیر کنند.  
بر رسولان پیام باشد و بس.

و بهار شاعر و استاد ادبیات و فرهنگ، در نامه‌ای که به کوهی کرمانی نوشته به پرسشی



از او در مقام یک ادیب و فرزانه فرهنگی پاسخ داده است. هیچ رگه‌ای از بهار سیاستمدار در آن وجود ندارد. بهار ادیب در نوشته در پایین آمده، به خوبی نشان شده است.

آقای کوهی کرمانی مدیر مجله نسیم صبا

شرحی که در باب ترانه‌ها و افسانه‌های منظوم مرقوم فرموده بودید و در آن خصوص پرسش شده بود، توضیح می‌دهد که ترانه‌ها در صورت صحت و حسن انتظام، چنانکه سابق هم توسط خود شما به طبع رسیده است بسیار خوب است که باز هم بقیه آن‌ها چاپ شود. اما در باب قصه و افسانه‌های معروف به (هَتَل مَتَل)، طبع و نشر آن‌ها بسیار مفید است؛ اما باید در حسن انتظام و صحت عبارات آن‌ها دقت بسیار به کار برد؛ چه با اندک غفلتی ممکن است چیز زشت و ناقبلی از کار بیرون آید. اولاً باید آن‌ها را از حیث وزن تجزیه کرد و هر جزئی را مقابل یا بالای جزئی دیگر در طبع قرار داد و دقت کرد که نواقص آن‌ها را که گوینده عامی اشتباهاً حذف کرده است از جای دیگر پرسید و اصلاح کرد و رعایت وزن هر جزء و قوافی آن‌ها را با دقت به عمل آورد و هر کدام که خراب و ناقص یا مکرر است رها کرد و دور انداخت؛ چه این قصه‌ها در هر شهری و روستایی از ایران به طریقی است و بایستی آنچه اکثریت دارد یا به ذوق چسبنده‌تر و با شیوه قدیم نزدیک‌تر است، اختیار شود.

در باب لفظ (هَتَل مَتَل)، درست معلوم نیست که چه سنی دارد. قسمت دوم آن ظاهراً (مَتَل) به معنی (مَثَل) است که (مَتَلک) هم به همان معنی است و (هَتَل) معلوم نیست؛ لیکن بین مردم به همین شکل معروف است.

اگر بنا شد (هتل متل‌ها) چاپ شود، خوب است قبل از چاپ، آن‌ها را به اینجانب نشان بدهید تا بار دیگر در آن دقت کرده و اگر نظری بود اظهار نماید. مراد آن است که این افسانه‌ها خیلی مهم و از نظر وزن و مضمون قابل توجه و جزو ادبیات عمده ملی است و نباید به نظر بی‌اهمیتی بدان‌ها نگاه کرده شود. زیاده مطلبی نیست. ۳ اسفند ۱۳۱۵



- کوه کربان بر کوه کربان  
 شمع که در آب ترانه آمد و فاشها سطلیم بر قوم فروزده -  
 در آنقصوی پشتریم بود و ضعیف سیدم در ترانهها در صورت  
 صفت چون نگاه چنانکه تاجی از طلا خورد ما طبع سگما  
 بسیار خوبت و زانهم بقیه آنها پی بود ادا بر یافته  
 واقف نه اسووف به (انتقار شتر) طبع و نظر آنها بر  
 سفیدت ابا یا بدترین نگاه و می خدایت آنها وقت  
 بسیار که برود چه با آنکه غنچه کنکند غیر شتر با پای  
 خیزد  
 در لایه سوزان آمد - آهلا با بد آنها در لایه سوزان  
 نمود و هر فریب را ستا می بالایی فریب بگو در طبع  
 و وقت که در ناله های آنها که گونیه عاشقها یافتند  
 که است از فایر بگو سید و هلال که در عادت

زدن بر خرد و جوانی آنها را با وقت بعد آواز - هر که در ام  
 واقع بکند است را که در هر انداخت ، چه این قصهها در بزم  
 و دوستی از درازان بطور قریب و با شتر آنچه اکبرت دارد با جوان  
 چینه تر و با شیشه نیم نزدیک است افسانه بود  
 ارباب لفظ ، آه شتر در دست معلومت و صفت در دست  
 ضم آن ظاهر است در شتر ایمن ارسال است در دستک  
 بهای سوزان و در صفت معلومت کین بین مردم بهی کل  
 صورت  
 اگر زنی بترتیبی باشد شود دولت تیر از پا - از این  
 با نیت نان چینه تا در دیگر در آن وقت زده و اگر نظری  
 انگار زنده - برادری که آن با نهایی هم در نظر در آن  
 قادر بود و فرغ اجابت عملی تا است و با نظر آهیم  
 نگاه کرده بود زیاد کلیمت ۳ نسخه ۱۳۱۵  
 ملک الشعراء بهار

سند به خط بهار



## از مکاتب وارده توشیح عقاید

رضا، ی ملت بر اینست، که قائم ایران حکومت  
 خان، خانی و ملوک الطوائفی را از دست یکمشت  
 بیسواد، برهاند و مملکت ایران مانند ممالک مهم اروپا  
 که، مقدرات خودشان را تعیین میکنند بشود که  
 وزرای، خود را بمسئولیت خود تعیین نموده و رئیس عالی  
 خود را، خود انتخاب کند هر گاه ملتی بواسطه موانع  
 نتوانست، مقدرات خود را با دست خود تعیین و در قضایا  
 بمجلس، و اراده نمایندگان تکیه کرده خود را زنده بمالم  
 معرفی، کند نمیتواند در دنیای امروزه زندگی مستقل  
 بنماید، و وقتی یک ملتی خود را نتوانست زنده بداند  
 چطور، میتواند در پیشگاه دنیای آزاد قرن بیستم خود را  
 لایق، و شایسته درک ترقیات شناسانده، محسوس  
 ریاست، ها و سلطنت های موروثی را خواستگار و در مقابل  
 جمهور، ملل سرافراز شده آسایش خود را چنانچه لازم  
 است، اداره نماید همچنین تسطیح طرق و تجارت و سایر  
 تأمینات، لازمه تدارک میکند ولسی دست اجنبی  
 نمیکندارد، ناجی ایران و قائم توانای ایرانیان سردار ملت  
 آزادانه، اصلاحات را اجرا نماید و آمل ملی را بر آورد چه  
 بنویسیم، و چه ننویسیم ملت باید صلاح خود را تشخیص دهد  
 لذا ما، بملت میگوئیم گوش بدسائس اجانب نداده بالفاظ  
 موشع، و لفاظیه دار بی برده بظواهر کلمات ملون  
 عقاید، ملی را که تکرافات ایالات شاهد آنست نیالوده از  
 حقه، بازان عوام فریب پرهیز کنند - ما حقایق ساده  
 را، مینویسیم بگذار مرتجعین ما را تکفیر کنند  
 بر رسولان پیام باشد و بس ..



## منابع

- برگرفته از پایان‌نامه دکتر: زندگی و اندیشه‌های سیاسی محمدتقی بهار (ملک الشعرا) (۱۳۷۲).
- خسرو شهاب قریب.
- دفترهای زمانه (۱۳۴۶). به کوشش سیروس طاهباز. تهران: بی‌جا.

